

به قلم عبدالحسین کلانتری‌پور - کارشناس مسائل سیاسی

تحلیل ابعاد خطای محاسباتی در روند آتش‌بس و پیامدهای منطقه‌ای آن

در ماه‌های اخیر، روند تحولات منطقه بار دیگر اهمیت دقت، هوشمندی و آینده‌پژوهی در سیاست خارجی را برجسته کرد. تجربه آتش‌بسی که بر اساس خوش‌بینی مفرط به برخی میانجی‌گری‌ها شکل گرفت، اکنون به نقطه‌ای رسیده است که بررسی انتقادی آن ضروری به نظر می‌رسد. مجموعه‌ای از حوادث تازه نشان می‌دهد که ارزیابی‌های اولیه نسبت به نیت و عملکرد برخی بازیگران خارجی، با واقعیت‌های میدانی و تاریخی سازگار نبوده و همین مسئله، زمینه‌ساز اختلال در تصمیم‌سازی‌های کلان شده است.یکی از نکات محوری این تحلیل، جایگاه کشورهایی است که به‌ظاهر در نقش «میانجی» وارد صحنه شدند اما رفتارهای بعدی آنان نشان داد که این میانجی‌گری بیشتر در جهت تأمین منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای تعریف شده بود. درک این واقعیت، برای سیاست‌گذارانی که مسئول آینده امنیت ملی هستند، مسأله‌ای حیاتی است. روندهای اخیر بیانگر آن است که برخی بازیگران منطقه‌ای، به دلایل متعدد از جمله وابستگی‌های دیرینه به کشورهای غربی، نتوانستند نقشی متوازن ایفا کنند و در عمل، آتش‌بس تبدیل به فرصتی برای بازآرایی نیروهای معارض و افزایش فشارهای سیاسی-امنیتی شد.در این میان، یکی از نقدهای جدی به عملکرد دستگاه سیاست خارجی، ساده‌انگاری نسبت به ماهیت این میانجی‌گری‌ها است. نگاهی به داده‌های تاریخی و تجارب گذشته نشان می‌دهد که اتکا به تضمین‌های شفاهی یا اعتماد بیش از حد به رفتار طرف‌های ثالث، می‌تواند راهبردهای امنیتی کشور را با اختلال مواجه کند. هنگامی که دشمن در حال تجدید قوا است، هرگونه توقف در عملیات‌های بازدارنده، بدون تضمین‌های عینی، می‌تواند پیامدهای ناخواسته‌ای ایجاد کند. تکرار تجربه‌های گذشته و درس نگرفتن از خطاهای مشابه، خود یک چالش راهبردی است؛ چالشی که نیازمند اصلاح ساختار و ارتقای سطح تحلیل در سیاست خارجی است.یکی از ابعاد مهم ماجرا، مسئله گروگان‌گیری کارکنان کشتی‌ها و خانواده‌های آنان است؛ رخدادی که به‌نظر می‌رسد زمینه‌های آن از قبل طراحی شده بود. عبور دو کشتی بدون مشکل اولیه، سبب شکل‌گیری اعتماد کاذب در تصمیم‌سازان شد، در حالی‌که هدف اصلی، ایجاد یک تصور امنیت ظاهری و سپس ضربه‌زدن در مرحله بعد بود. چنین روش‌هایی از سوی برخی بازیگران منطقه‌ای مسبوق به سابقه بوده و عدم توجه کافی به تاریخ این رفتارها، موجب شکل‌گیری خلأ در ارزیابی‌های امنیتی شده است.در شرایط فعلی، تحلیل‌گران بر این باورند که اقداماتی همچون کنترل دقیق مسیرهای دریایی و افزایش بازدارندگی در تنگه‌های حساس، برای حفظ امنیت ملی ضروری است. البته چنین اقداماتی باید در چارچوب حقوق بین‌الملل و با درنظرگرفتن پیامدهای اقتصادی و امنیتی آن صورت گیرد. در عین حال، عدم قاطعیت در زمان مناسب، ممکن است فرصت‌های دیپلماتیک و نظامی کشور را محدود کرده و میدان عمل را برای بازیگران متخاصم باز کند.درک این واقعیت که دشمنان کشور در لایه‌های مختلف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تلاش می‌کنند تا از کوچک‌ترین شکاف‌های دیپلماتیک بهره‌برداری کنند، از اصول بنیادین سیاست‌گذاری هوشمندانه است. امروز دیگر نمی‌توان با تکیه بر تحلیل‌های خوش‌بینانه یا برآوردهای ناقص، امنیت ملی را مدیریت کرد. پیچیدگی محیط منطقه‌ای و حضور پررنگ قدرت‌های رقیب، ایجاب می‌کند که دستگاه دیپلماسی و نهادهای امنیتی با هم‌افزایی بیشتر، از تکرار خطاهای گذشته جلوگیری کنند.با وجود همه این نقدها، هدف از این تحلیل صرفاً بیان ضعف‌ها نیست؛ بلکه تأکید بر این است که سیاست خارجی باید مبتنی بر واقع‌بینی، دوراندیشی و اجتناب از ساده‌انگاری باشد. رفتار برخی کشورهای منطقه‌ای نشان داده که اتکا به میانجی‌گری آنان، بدون داشتن پشتوانه‌های قوی امنیتی و سیاسی، می‌تواند خسارت‌بار باشد. فرایند تصمیم‌سازی در شرایط فشار خارجی، نیازمند سازوکاری است که در آن، تجربه، دقت، و تحلیل عمیق جایگزین هیجان و اعتماد زودهنگام شود.آنچه امروز مورد نیاز است، بازنگری در سازوکارهای ارزیابی ریسک، تقویت تیم‌های تحلیل راهبردی، و ایجاد نظام هشدار سریع در حوزه دیپلماسی است. شتاب‌زدگی در تصمیم‌گیری، یا اعتماد بیش از حد به بازیگران دارای سوگیری، می‌تواند کشور را در مسیرهای پرهزینه قرار دهد. تجربه اخیر بار دیگر نشان داد که حتی ظاهراً «بی‌طرف‌ترین» میانجی‌ها نیز ممکن است در عمل تحت تأثیر قدرت‌های بزرگ حرکت کنند.در پایان باید گفت: امنیت ملی، عرصه آزمون و خطا نیست. تاریخ نشان داده که تکرار خطاهای مشابه، می‌تواند هزینه‌هایی سنگین بر کشور تحمیل کند. به همین دلیل، سیاست خارجی و دستگاه‌های تصمیم‌ساز باید با هوشیاری، واقع‌گرایی و دوراندیشی، مانع از بازتولید خطاهای مشابه شوند. در جهانی که معادلات آن هر روز پیچیده‌تر می‌شود، تنها کشورهایی موفق خواهند بود که با تحلیل دقیق و اتکا بر تجربه‌های گذشته، مسیر آینده خود را با دقت طراحی کنند.

نقش مهم خلیج فارس در تاریخ، فرهنگ و هویت ایرانی

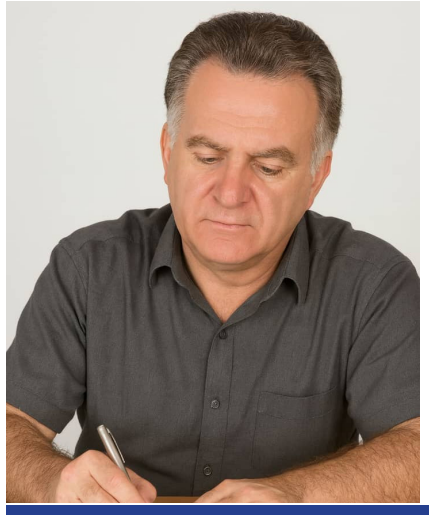


خلیج فارس تنها یک پهنهٔ آبی نیست؛ آینه‌ای است که تاریخ و هویت ایرانی در آن انعکاس یافته است. این دریای نیلگون از هزاران سال پیش در کنار سرزمین ایران تنفس کرده و هر موجش، واژه‌ای از کتاب دیرینهٔ ماست. نام خلیج فارس نه صرفاً یک عنوان جغرافیایی، بلکه نشانی از تداوم فرهنگی و تاریخی مردمانی است که در گذر قرن‌ها از فراز و نشیب‌های بی‌شمار گذشته‌اند.در طول تاریخ، این خلیج زیبا شاهراه ارتباطی میان شرق و غرب بوده است. از عصر ایلامیان و هخامنشیان تا دوران ساسانیان، کشتی‌های کوچک و بزرگ، حامل کالا، فرهنگ و اندیشه، بر آب‌های آرام آن در حرکت بودند. بنادر باستانی چون سیراف و هرمز، نه فقط مرکز تجارت بلکه صحنهٔ تلاقی اندیشه‌ها بودند؛ جایی که عطر ادویه از هند، پارچه از چین و نغمه‌های تمدن‌های گوناگون در ساحل ایران به هم می‌پیوستند و جهانی کوچک در دل جنوب شکل می‌دادند.در روزگار معاصر نیز، اهمیت خلیج فارس بیش از گذشته نمایان شده است. این منطقه به‌عنوان قلب تپندهٔ اقتصاد جهانی شناخته می‌شود، زیرا بخش مهمی از انرژی جهان از همین آبراه حیاتی عبور می‌کند. تنگهٔ هرمز، که همچون گلوگاه دنیا عمل می‌کند، موجب شده هر حرکت، تصمیم و حتی هر سکوتی در این منطقه پژواکی جهانی داشته باشد. خلیج فارس نه‌تنها یک موقعیت جغرافیایی بلکه محور بسیاری از معادلات اقتصادی و ژئوپلیتیکی جهان است و درک آن برای فهم سیاست بین‌الملل امروز ضروری است.با این حال، ارزش اصلی خلیج فارس در جان و فرهنگ مردم ایران نهفته است. این دریا در شعر، موسیقی و حافظهٔ جمعی ایرانیان حضور دارد. نام‌هایی چون قشم، کیش، هرمز و لارک، تنها نقاطی روی نقشه نیستند؛ بلکه خاطره، معنا و تکه‌ای از روح جنوب‌اند. نور، باد، نمک و صدف‌های این ساحل، در هویت فرهنگی ایران نقش دارند و در دل هر ایرانی، تصویری از پایداری و شکوه برمی‌انگیزند. در کنار این عظمت، خلیج فارس با چالش‌هایی نیز روبه‌روست: آلودگی‌های زیست‌محیطی، رقابت‌های منطقه‌ای و خطر کم‌رنگ شدن توجه جهانی. نگهداری از این میراث بزرگ، مسئولیتی مشترک است. هرچند بسیاری از کشورها در سرنوشت آن نقش دارند، اما ایران به‌عنوان کهن‌ترین میزبان این دریا وظیفه‌ای عمیق‌تر در حفظ نام، پاکی و اصالت آن بر عهده دارد.خلیج فارس تنها دریایی میان چند کشور نیست؛ بخشی از خاطرهٔ بشریت است و سندی زنده از هویت ایرانی. نام آن همچون نگینی بر تاریخ می‌درخشد و تا همیشه، هر که از این آب بنوشد، خواهد دانست که مزهٔ آن با فرهنگ و تمدن ایران‌زمین آمیخته است.

منوچهربرون - فعال رسانه



یادداشتی از عبدالحمید گل‌افشان – فعال رسانه: غرور؛ نقابی از دلِ ناآرام



غرور از آن واژه‌هایی است که هر کس طعم تلخ آن را در زندگی چشیده است. آدم‌هایی هستند که وقتی در جمع قرار می‌گیرند،خود را برتر از دیگران می‌پندارند؛ نگاهشان ازبالا، حرف زدنشان حساب‌شده و رفتاری دارند که گویی دنیا فقط برای آنها ساخته شده است. اما پشت این نقاب پرجلوه، چه می‌گذرد؟ آیا واقعاً احساس قدرت و اعتمادبه‌نفس دارند یا داستانی دیگر در میان است؟اگر کمی عمیق‌تر نگاه کنیم، غرور در بسیاری از موارد نه نشانه‌ی قدرت، بلکه علامت ضعف درونی است. انسان مغرور اغلب برای پوشاندن خلأهایی در وجود خود دست به این کار می‌زند؛ خلأهایی مثل کمبود توجه، احساس بی‌ارزشی، یا شکست‌هایی که هیچ‌گاه از ذهنش پاک نشده‌اند. اوباتظاهربه برتری،درواقع در تلاش است که خودِ آسیب‌دیده‌ی درونش را پنهان کند.گاهی ریشه‌ی غرور در تربیت خانوادگی یا تجربه‌های نوجوانی نهفته است. شاید کسی در کودکی مورد تحقیر قرار گرفته، شاید همیشه در مقایسه با دیگران کوچک شمرده شده؛حالا در بزرگسالی، با رفتار متکبرانه تلاش می‌کندانتقام آن ضعف های گذشته را بگیرد. این، نوعی دفاع روانی است؛ دفاعی که به جای آرامش، جدایی از دیگران می‌آورد. از سوی دیگرجامعه نیز نقش پررنگی دارد. دنیایی که موفقیت را با ظاهر، مال و مقام می‌سنجد،خودش بستر ساز غرور است. وقتی احترام‌ها بر اساس موقعیت و دارایی سنجیده می‌شود، طبیعی است که برخی افراد خود را برتر فرض کنند. غرور در چنین فضایی تبدیل به زرهی می‌شود در برابر ترس از دیده نشدن.اما نظرنگارنده این است که غرور هرچقدر هم براق و چشم‌گیرباشددرنهایت از ارزش می‌افتد. هیچ انسانی آن‌قدر بزرگ نیست که بدون احترام به دیگران ماندگار شود. فروتنی نه به معنای خودکم‌بینی، بلکه به معنای درک ارزش واقعی انسان‌هاست. کسی که به جای تحقیر، دیگران را می‌فهمد و قدرشان را می‌داند‌در واقع از درون قوی‌تر است. غرور شاید لحظه‌ای حس قدرت بدهد، اما در بلندمدت تنهایی می‌آورد. انسان فروتن بردل‌ها حکومت می‌کند، ولی انسان مغرور تنها بر سایه‌ی خود فرمانرواست. شاید وقت آن رسیده که به‌جای ساختن دیوار غرور، پلی از مهربانی و درک میان دل‌ها بزنیم. دنیا با فروتنی زیباتر است.

ای مادر عزیز که جانم فدای تو؛ قربان مهربانی و لطف و صفای تو

مامِ وطن- بهنوش بساک کاظمی

هرکس مادرش را با یک نام صدا می‌زند، اما من او را با چندین نام می‌خوانم؛ نام‌هایی که نه محصول فکر لحظه‌ای، که رویشِ احساس در عمق جان من‌اند. در هر موقعیت و هر حال و احوال، نامی تازه از قلبم بیرون می‌جوشد؛ گاهی «ماما»، نخستین نامی که شاید کودکانه و بی‌صدا از لب‌هایم سر خورده؛ گاهی «مام» وقتی بخت یار می‌شود و من از خواب بیدارش می‌کنم و لبخند کم‌حرف صبحگاهی‌اش را می‌بینم؛ گاهی «مادرخانم» وقتی از گفت‌وگو با او سرشارم؛ و گاه «خانم ماما» وقتی روزگار تلخ می‌گذرد و بی‌حوصلگی میان ما نشسته است. و آن زمان که پاسخ را زودتر می‌خواهم و دلم عجله دارد، «ماما خانم» از دهانم می‌گریزد؛ گویی هر هجای این نام‌ها پلی است میان دلِ من و آرامشِ او.اما مگر تنها این‌هاست؟ آن لحظه‌ای که گوشی زنگ می‌خورد، عکس مادر روی صفحه ظاهر می‌شود و زیرش نوشته «مام» و چند قلب قرمز و سفید و آبی؛ گویی دنیا در آن ثانیه می‌ایستد. هر زنگ او، صدای زندگی است؛ صدای تپشِ امنی که هیچ‌گاه نمی‌توان بی‌پاسخش گذاشت. مادر، نه فقط یک نام؛ یک جهان است— جهانی که آرام می‌کند، می‌بخشد، می‌فهمد و می‌ماند.همین‌جا که می‌ایستم و به معنای «مام» فکر می‌کنم، ناگهان مرز میان مادر و وطن باریک می‌شود. مگر نه اینکه وطن هم مادری‌ست بزرگ‌تر؟ «مامِ وطن» همان آغوش گسترده‌ای‌ست که تاریخ ما را در بر گرفته؛ سرزمینی که با هر فراز و فرود، با هر جنگ و بحران، با هر زخمی که بر تنش نشسته، باز فرزندانش را صدا می‌زند: برگرد... من هنوز هستم.جنگ، با تمام تاریکی‌اش، نخست مادران را زخمی می‌کند؛ آنان که چشم‌به‌راه می‌مانند، آنان که فرزندانشان را به مرزها می‌فرستند، آنان که دل‌شان پیش هر صدای انفجار می‌لرزد. جنگ خانه‌ها را می‌سوزاند، اما قلب مادران را نمی‌تواند خاموش کند. مادر در زمان بحران، همان چراغی‌ست که گرچه لرزان، اما خاموش نمی‌شود. اوست که میان صدای آژیر و هراس، آرام می‌گوید: «می‌گذرد... من کنارت هستم.» و همین یک جمله، گاه از تمام سپرهای جهان محکم‌تر است.مادران در جنگ، وطن را زنده نگه می‌دارند. با دستانشان که لرزان اما امیدوار است، با دعاهایی که به آسمان گره می‌زنند، و با اشک‌هایی که بی‌صدا می‌ریزند تا دل فرزندان‌شان نلرزد. آرامشی که مادر می‌دهد، شبیه هیچ چیز نیست؛ حتی شبیه خودِ صلح. شاید به همین دلیل است که در اوج بحران، وقتی همه چیز فرو می‌ریزد، انسان تنها یک نام را صدا می‌زند: مادر. نامی که شبیه کلید نجات است؛ کلیدی که درِ امنیت را باز می‌کند، حتی اگر جهان بیرون در شعله باشد. مادَر، وطن، آرامش؛ این سه واژه در ذهن من درهم تنیده‌اند. هر بار که «مام» را صدا می‌زنم، گویی «مامِ وطن» را نیز می‌خوانم؛ گویی می‌گویم ایران... مادر... بمان، که ما هنوز برای نفس کشیدن، برای امید داشتن، برای دوباره آغاز کردن، به تو محتاجیم.و من، هر بار که قلبم بی‌پناه می‌شود، دوباره و دوباره، همان نام نخستین را نجوا می‌کنم؛«ماما...»تا جهانم آرام شود.

